

نشانه‌شناسی نفوذ در سیاست خارجی ایران (با تأکید بر دهه ۱۳۹۰)

ابراهیم متقی^۱

حسن امینی^۲

تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۳/۱۰ تاریخ پذیرش نهایی: ۱۳۹۶/۵/۲۷

فصلنامه آفاق امنیت/ سال دهم / شماره سی و پنجم - تابستان ۱۳۹۶

چکیده

مفهوم نفوذ در ادبیات سیاسی و راهبردی ایران مربوط به شرایطی است که نشانه‌هایی از استحاله خزنه در الگوی رفتاری کارگزاران اجرایی و مقامات سیاسی شکل گرفته است. دهه نود «پروژه نفوذ» محور اصلی کنش قدرت‌های بزرگ برای اثرگذاری بر روندهای سیاسی و سیاست خارجی ایران بوده است. در فرایند اثربخشی مفهوم نفوذ در سیاست خارجی، ایستارهای بوروکراتیک و مبتنی بر سازش جای‌گزین ایستارهای انقلابی می‌شود. طبیعی است که فرایندهایی همانند کارگزاران بوروکراتیک و سیاست‌های عملگرایانه نیز جای‌گزین سیاست و کارگزاران انقلابی می‌شود. به‌طور کلی نفوذ در عصر «شبکه‌های اجتماعی» و «فضای مجازی»، براساس نشانه‌های هنجاری شکل گرفته است و هرگونه هنجارسازی می‌تواند آثار و پیامدهای خاص خود را در سیاست خارجی امنیتی ایجاد کند. نشانه‌های نفوذ شکل‌گیری فرایندی است که نیروهای گریزازمرکز در دو جهت ایفای نقش می‌کنند: گروه اول را باید سوژه‌هایی دانست که تحت تأثیر محیط بیرونی در جهت ایجاد تضادهای هنجاری در ساختار سیاسی ایران قرار می‌گیرند؛ گروه دوم مربوط به نیروهایی است که در فضای تضاد ساختاری بر ضرورت‌های کنش بوروکراتیک به مفهوم سازش سیاسی و بین‌المللی تأکید دارند. در این مقاله، هر نیرو یا کارگزاری که زمینه‌ساز ترمیدور باشد، به‌عنوان نماد و نشانه نفوذ تلقی می‌شود. پرسش مقاله به این امر اشاره دارد که «نشانه‌ها، کارگزاران و فرایندهای نفوذ در جهت تغییر نقش ملی سیاست خارجی ایران شامل چه نشانه‌هایی است؟» فرضیه مقاله به این موضوع اشاره دارد که «تضادهای ایستاری کارگزاران کنش بوروکراتیک و انقلابی، زمینه‌ساز ترمیدور و به‌عنوان نماد نفوذ در سیاست خارجی ایران شمرده می‌شود.» تبیین مقاله براساس روش‌شناسی «استیون لوکس» در قالب «بعد سوم قدرت» به مفهوم اغوا و فریب انجام می‌گیرد.

واژگان کلیدی

نفوذ، سیاست خارجی ایران، ترمیدور، هنجارهای انقلابی، هنجارهای بوروکراتیک.

۱. استاد دانشگاه تهران.

۲. دانشجوی دکتری دانشگاه عالی دفاع ملی.



مقدمه

مفهوم نفوذ در ادبیات سیاسی معاصر به معنای تغییر در نشانه‌های هستی‌شناسانه انقلاب، نظام سیاسی و الگوهای سیاست خارجی خواهد بود. هرگونه مفهوم بنیادین دارای نشانه‌های هنجاری و ایستاری است. تحلیل سیاسی در عصر فرامدرن براساس نشانه‌ها، ایستارها، باورها و ارزش‌ها شکل می‌گیرد. هریک از مؤلفه‌های یادشده را می‌توان به‌عنوان یکی از عناصر اصلی تعیین‌کننده در ارزیابی رفتار سیاست خارجی و سیاست داخلی کشورها دانست. نخبگان و گروه‌های تصمیم‌گیر اجرایی، براساس تصورات و ادراک خود از محیط، به انجام کنش و واکنش متقابل مبادرت می‌ورزند. ارگانسکی در مطالعات خود به نقش نخبگان در فرایند تحول سیاسی و سیاست خارجی اشاره می‌کند (ارگانسکی، ۱۳۵۵: ۲۲۲).

از آنجاکه هر انقلابی می‌تواند در فرایند ترمیدور قرار گیرد، طبیعی است که «ایستارهای انقلابی» به «ایستارهای بوروکراتیک» تبدیل شود. بررسی فرایند تحول و دگردیسی انقلاب‌ها نشان می‌دهد که تبدیل نشانه‌های انقلابی ارزش‌محور به نشانه‌های بوروکراتیک هدف‌محور، در زمره عوامل اساسی هرگونه تغییر، دگردیسی و جابه‌جایی ارزشی خواهد بود. روندهای سیاست خارجی ایران نیز در سال‌های دهه ۱۳۹۰ با نشانه‌هایی از «کنش بوروکراتیک هدف‌محور» همراه شده است. کرین برینتون به این موضوع اشاره دارد که ترمیدور، دوران بازگشت از ارزش‌های انقلابی به نشانه‌های محافظه‌کارانه دوران قبل از انقلاب شمرده می‌شود (برینتون، ۱۳۶۳: ۳۴۵).

بررسی تاریخ تحول انقلاب‌های سیاسی همانند انقلاب شوروی، انقلاب چین و انقلاب کوبا نشان می‌دهد که هرگاه چنین مؤلفه‌هایی ظهور یابد، زمینه برای تغییر در «جهت‌گیری و نقش ملی سیاست خارجی» کشورها به وجود می‌آید. شکل‌گیری چنین ادراکی ناشی از فرسایش هنجارهای انقلابی، ظهور گروه‌ها و کارگزاران جدیدی است که زمینه‌های لازم برای ترمیدور را به وجود می‌آورد. درک نشانه‌های ادراکی و هنجاری کارگزاران در فرایند تغییرات و ترمیدور هنجاری را می‌توان به‌عنوان گامی جهت نشانه‌شناسی نفوذ در سیاست خارجی ایران دانست.

هریک از انقلاب‌های سیاسی بزرگ جهان با نشانه‌هایی از تغییر ساختاری و رویکردی روبه‌رو شده‌اند. به‌طور کلی تغییر را می‌توان ناشی از روندهایی دانست که سیاست خارجی کشورها تحت تأثیر قالب‌های فرهنگی و ادراکی با آن روبه‌رو می‌شوند. هنجارهای سیاسی ایران در دوران‌های مختلف تاریخی، نشانه‌هایی از کنش انقلابی



با رویکردهای مختلف را منعکس می‌سازد. در عصر ترمیدور، مفاهیم و قالب‌های هستی‌شناسانه انقلاب‌ها دچار تغییر و دگرگونی می‌شود و اهداف انقلابی دارای ادبیات رادیکال، اما فاقد معنا و محتوای انقلابی است (کدی و گازیوروسکی، ۱۳۷۹: ۷۲).

در چنین فرایندی هرگونه نشانه نفوذ، به معنای تغییر در انگاره‌های هستی‌شناسانه انقلاب و مقاومت شمرده می‌شود. هرگونه تغییر در نشانه‌ها و مؤلفه‌های هستی‌شناسانه را باید به معنای تغییری تدریجی در الگوی رفتاری کشورهای دانست که نشانه‌های هنجاری مبتنی بر مقاومت را به‌عنوان عامل بحران‌ساز تلقی می‌کنند. هرگاه عوامل مقوم نظام سیاسی تبدیل به مؤلفه‌ها و نشانه‌هایی شود که به‌عنوان نماد کنش ضدامنیتی تلقی شود، قالب‌های هنجاری دچار تغییر می‌شود و این امر آثار خود را در الگوی رفتاری بازیگران به‌جا می‌گذارد. شاید بتوان چنین فرایندی را به‌عنوان نمادی از جنگ نرم دانست (میلسن و همکاران، ۱۳۸۸: ۶۵).

به‌طور کلی نشانه‌های جنگ نرم به‌مرور زمان ماهیت درون‌ساختاری پیدا می‌کند. ابزارهای رسانه‌ای عامل اصلی انتقال فرهنگی است و نشانه‌هایی از تحول هنجاری براساس سبک زندگی را منعکس می‌سازد. تغییر در نشانه‌های سبک زندگی، عامل دگرگونی‌های هستی‌شناسانه در ساختار داخلی است؛ درحالی‌که هرگونه تفاوت ادراکی در حوزه سیاست خارجی آثار خود را در الگوهای رفتاری بازیگرانی به‌جا می‌گذارد که تفسیر متفاوتی از قدرت، منافع و الگوی کنش راهبردی در فضای رقابت‌های سیاسی منعکس می‌سازند. نشانه‌های زبانی، مفهومی و معنایی در نگرش آدلر، مبنای اصلی تغییر تدریجی کنش بازیگرانی است که از سازکارهای انعطاف‌پذیر بهره می‌گیرند (Adler, 1997: 27). بنابراین با توجه به اینکه در دهه نود «پروژه نفوذ» محور اصلی کنش قدرت‌های بزرگ برای اثرگذاری بر روندهای سیاسی و سیاست خارجی ایران قرار گرفته و در این فرایند اثربخشی، ایستارهای بوروکراتیک و مبتنی بر سازش جای‌گزين ایستارهای انقلابی شده، مسئله اصلی این است که «نشانه‌ها، کارگزاران و فرایندهای نفوذ در جهت تغییر نقش ملی سیاست خارجی ایران کدام است؟»

۱. قدرت نرم و نفوذ در سیاست بین‌الملل

قدرت نرم از نشانه‌های متقاعدسازی بازیگران سیاست بین‌الملل در رقابت‌های محیطی و منطقه‌ای است. چنین رویکردی از سوی نظریه‌پردازان نئولیبرال مورد تأکید قرار گرفته و همواره کارگزاران سیاست خارجی امریکا را به کاربرد چنین رویکردی تشویق

کرده است. واقعیت‌های رفتار سیاست خارجی امریکا معطوف به شرایطی است که به موجب آن، باراک اوباما و جان کری بیش از سایر کارگزاران پانزده سال اخیر ایالات متحده از سازکارهای قدرت نرم برای متقاعدسازی راهبردی بهره گرفته‌اند.

گفتنی است قدرت نرم در فضای دیپلماسی اجبار از کارآمدی و اثربخشی بیشتری برخوردار است. قدرت نرم می‌تواند زمینه نفوذ در کارگزاران و نظریه‌پردازانی را به وجود آورد که دارای الگوهای مبتنی بر مقاومت و پایداری بوده‌اند. هرگونه نشانه‌ای از قدرت نرم و تأثیرگذاری راهبردی بر بازیگران رقیب می‌تواند آثار خود را بر محیط منطقه‌ای و بین‌المللی به‌جا گذارد. الگوی کنش کشورها و بازیگرانی که از قدرت ساختاری برخوردارند، مبتنی بر چنین نشانه‌هایی در روابط دوجانبه و چندجانبه خواهد بود. نای در مطالعات خود بر ضرورت کاربرد قدرت نرم برای کنترل، اقناع و اغوای کشورها تأکید دارد. هریک از نشانه‌های یادشده، بخشی از فرایند تغییر تدریجی در ساختار و الگوی رفتاری کشورهای انقلابی شمرده می‌شود (نای، ۱۳۸۷: ۲۳۱).

از نشانه‌های اصلی قدرت نرم که به متقاعدسازی ادراکی منجر می‌شود، می‌توان به دومینوی سازش و تغییر در الگوی کنش راهبردی اشاره کرد. کشورهایی همانند اتحاد شوروی در دوران گورباچف به‌ویژه از سال ۱۹۸۷ به بعد در فضای متقاعدسازی ادراکی قرار گرفته‌اند. چنین روندی می‌تواند بازیگران منطقه‌ای، قدرت‌های فرامنطقه‌ای و حتی ابرقدرت‌ها را نیز دربرگیرد. به همین دلیل است که هرگونه سازکار سیاست خارجی کشورها در فضای ابهام راهبردی، پیامدهای غیرمؤثری در آینده روابط خارجی به‌جا می‌گذارد. بنابراین نفوذ، عامل اصلی شکل‌گیری سازش در سیاست خارجی کشورهاست (Buzan, 2004: 39).

۱-۱. نشانه‌های نفوذ در قالب‌های ادراکی و تحلیلی برنامه جامع اقدام مشترک
نفوذ، فرایندی تدریجی در سیاست بین‌الملل شمرده می‌شود. از آنجاکه فرایند نفوذ ماهیت ادراکی دارد، هرگونه تغییر در انگاره‌های مربوط به سیاست خارجی، قدرت و مقاومت نشانه‌هایی از نفوذ را منعکس می‌سازد. نظریه‌پردازانی همانند «آنتونی گرامشی» و «استیون لوکس» به این موضوع اشاره می‌کنند که نفوذ ماهیت فرهنگی دارد و ادراک سوژه‌ها را در فضای اغوای سیاسی و بین‌المللی تخریب می‌کند. بنابراین کارگزار نفوذ همواره تلاش می‌کند تفسیر سازنده و اثربخش هنجاری و کارکردی از سازش را برای شهروندان ارائه دهد.



رویکرد «استیون لوکس» مبتنی بر بعد سوم قدرت، نه تنها در حوزه اجتماعی معطوف به اغوای گروه‌های قومی، فرهنگی، نژادی، طبقاتی و سیاسی می‌شود، بلکه زمینه‌های لازم برای اغوای بازیگران بین‌المللی را به وجود می‌آورد. هرگونه اغوا به مفهوم آن است که درک ایستاری جدیدی در الگوی رفتاری و تفکر زمامداران و کارگزاران اجرایی به وجود می‌آید. شکل‌گیری تفکر جدید را می‌توان به‌عنوان بخشی از انگاره ذهنی دانست که در قالب مؤلفه‌های عمل‌گرایانه تفسیر خواهد شد.

در چنین فرایندی، نشانه‌هایی همانند رونق اقتصادی، همکاری با اقتصاد جهانی، هم‌بستگی در فضای سیاست بین‌الملل و روندهای معطوف به صلح‌سازی از اعتبار بیشتری در مقایسه با انگاره‌های مقاومت و کنش‌های قدرت‌ساز برخوردار می‌شود. واقعیت آن است که تمام نظریه‌پردازان رئالیست سیاست بین‌الملل همواره بر این موضوع تأکید داشته‌اند که الگوها و روندهایی همانند گسترش‌گرایی، مداخله‌گرایی و توسعه‌طلبی هیچ‌گونه وقفه و پایانی ندارد. واقعیت آن است که الگوی مداخله‌گرایی ایالات متحده و جهان غرب از فضای سخت‌افزاری به حوزه نرم‌افزاری منتقل شده است. نظریه‌پردازان بعد سوم قدرت همانند استیون لوکس چنین فرایندی را براساس معادله قدرت تحلیل و ارزیابی می‌کنند. در نگرش نظریه‌پردازان رئالیست، هر بازیگر و کشوری که از الگوی سازش و انعطاف مصلحتی استفاده کند، ناشی از کاهش معادله قدرت و اجبار در کنش سیاسی است. به همین دلیل است که چنین بازیگرانی تمایل درخور توجهی به نقش‌یابی معطوف به همکاری سازنده مبتنی بر نشانه‌هایی از انعطاف‌پذیری در سیاست بین‌الملل پیدا می‌کنند. انعطاف سیاسی معطوف به مصلحت‌گرایی را می‌توان به‌عنوان بخشی از سازکارهای گذار از هنجارهای سیاسی دانست که زمینه تغییر در انگاره‌های کنش انقلابی و مبتنی بر مقاومت را امکان‌پذیر می‌سازد.

۲-۱. تغییر ادراک راهبردی و دومینوی نفوذ

از ویژگی‌های اصلی بعد سوم قدرت لوکس و هژمونی آنتونی گرامشی را باید کنترل ذهن در چهارچوب «امپریالیسم فرهنگی» دانست. هریک از نظریه‌پردازان یادشده به این موضوع اشاره دارند که معادله قدرت به تدریج در حال تغییر است. اصلی‌ترین ویژگی تغییر را می‌توان در ظهور نشانه‌های نرم‌افزاری همانند قالب‌های فرهنگی و ادراکی مشاهده کرد. تحول فرهنگی از این جهت اهمیت دارد که می‌تواند زمینه‌های هم‌بستگی نیروها و ابزارهایی را به وجود آورد که کنترل محیطی را امکان‌پذیر می‌سازد. کنترل محیطی، بخشی از ضرورت‌های «دیپلماسی شبکه‌ای» است.

ویژگی اصلی دیپلماسی شبکه‌ای را می‌توان براساس نشانه‌هایی تبیین کرد که مبتنی بر قدرت نرم‌افزاری کشورها و بازیگران است. نشانه‌های مختلفی از دیپلماسی شبکه‌ای را می‌توان در برنامه‌های رسانه‌ای، سازکارهای کنش دیپلماتیک و فرایندهایی تبیین کرد که زیرساخت‌های لازم برای قدرت و کنترل را به وجود می‌آورد. دیپلماسی شبکه‌ای مبتنی بر نشانه‌هایی از «تهدید» و «اغوا»ست. تهدید، عامل اولیه‌ی ایجاد آشوب ذهنی خواهد بود. اغوا نیروی نجات‌بخش جامعه‌ای است که دوران گذار خود را سپری می‌کند (نای، ۱۳۸۷: ۲۳۵).

نشانه‌های مربوط به دیپلماسی شبکه‌ای، مبتنی بر تهدید و اغوا در حوزه سیاست خارجی و امنیت ملی انعکاس دارد. چنین مدلی را می‌توان بر بسیاری از موضوعات منطقه‌ای و راهبردی، از جمله توافق هسته‌ای تعمیم و تطبیق داد. هرگاه کشورهایی که به لحاظ ایدئولوژیک، ژئوپلیتیک و راهبرد دارای رویکردهای کاملاً متفاوتی با یکدیگر هستند در روند انعطاف‌پذیری قرار گیرند، در آن شرایط هیچ‌گونه مطلوبیتی در انعطاف‌پذیری تاکتیکی و راهبردی به دست نمی‌آورند. کلر و بلانشه به این موضوع اشاره می‌کنند که قدرت می‌تواند ماهیت تغییریابنده داشته باشد. در نگرش آنان، انقلاب اسلامی ماهیت متفاوتی با سایر انقلاب‌ها داشته و به همین دلیل است که از آن به‌عنوان «انقلاب به‌نام خدا» یاد می‌شود (کلر و بلانشه، ۱۳۵۸: ۶۴).

۲. سازکارهای کنش راهبردی امریکا در برخورد با ایران

امریکا در زمره بازیگرانی است که تاکنون انقلاب اسلامی و جمهوری اسلامی ایران را به رسمیت نشناخته است. بیانیه وزارت امور خارجه امریکا بعد از پیروزی انقلاب اسلامی به‌گونه‌ای تنظیم شد که شناسایی ایران براساس واقعیت‌های ساختاری بیان شده است. مقام‌های وزارت امور خارجه امریکا به این موضوع اشاره کردند که شناسایی توسط ایالات متحده براساس «ماهیت دولت» انجام می‌گیرد. از آنجاکه ساخت دولت در ایران حفظ شده است، امریکا انقلاب اسلامی ایران را به‌صورت «دوفاکتو» شناسایی کرد (Brower & Chalk, 2003: 93).

چنین رویکردی، زمینه شکل‌گیری مشکلات سیاسی و ساختاری امریکا در برابر ایران را به وجود آورد. نگرش مقام‌ها و تحلیلگران امریکایی به‌ویژه همان‌گونه که «هوارد وپاردا» بیان کرد، مبتنی بر نشانه‌هایی از «قوم‌مداری امریکایی» بوده است. قوم‌مداری امریکایی، محور اصلی بسیاری از مشکلات امریکا در برابر ایران بوده که



مشکلات و محدودیت‌های راهبردی جدیدی را بر ضد جمهوری اسلامی به وجود آورده است. چنین مشکلاتی عموماً با الگوهای واکنشی ایران روبه‌رو و مانع تحقق تمام اهداف امریکا برای بی‌اثرسازی قابلیت و قدرت راهبردی ایران شده است.

۱-۲. قوم‌مداری امریکا در رفتار سیاسی و سیاست خارجی

نشانه‌های قوم‌مداری امریکا نه‌تنها در ارتباط با ایران، بلکه در رابطه با سایر کشورهای منطقه‌ای و قدرت‌های بزرگ نمادهایی از مشکل ژئوپلیتیکی را شکل داده است. الگوی کنش مبتنی بر قوم‌مداری امریکا، منجر به شکل‌گیری سیاست تهاجمی و مداخله‌گرایانه ایالات متحده شده است. طبیعی است که ایران در زمره کشورهای شمرده می‌شود که مخالفت خود را با الگوهای مبتنی بر مداخله ایالات متحده بیان داشته و از سازکارهای مبتنی بر مقاومت و مقابله در برابر قوم‌مداری امریکا بهره گرفته است (کالاها، ۱۳۸۶: ۸۰). براساس الگوی رفتاری ایران، فرایند قوم‌مداری ایالات متحده نشانه‌هایی از رویارویی منطقه‌ای در حوزه منافع راهبردی دو کشور را اجتناب‌ناپذیر ساخته است. تفاوت‌های ادراکی عموماً تضادهای سیاسی را ایجاد می‌کند. گراهام فولر در مطالعات خود به این جمع‌بندی می‌رسد:

امریکا مسحور پدیده انقلاب اسلامی و امام خمینی است. از دیدگاه رهبران امریکا، الگوهای رفتاری ایران مبتنی بر نشانه‌های غیرمتعارف از کنش سیاسی در برابر امریکا بوده که نگرانی‌های عمیق آن کشور در برابر ایران را منعکس ساخته است. داوری امریکایی‌ها درباره ماهیت رفتار ایران عمیقاً تحت تأثیر چهره انقلابی و رادیکال ایران بوده که امریکا را با ادبیات انتقادی توصیف کرده و درجاتی از شیطانیت را به آن نسبت داده است (فولر، ۱۳۷۳: ۶).
هوارد ویاردا در این باره بیان می‌کند:

نوعی فقدان بنیادین تفاهم درباره جهان سوم و کشورهای انقلابی در سیاست خارجی امریکا به نمایش گذاشته شده است. چنین عدم تفاهمی را باید ریشه بسیاری از مشکلات سیاست خارجی امریکا در مناطقی همانند خاورمیانه دانست. امریکا از درک ویژگی‌های اجتماعی و ساختاری جهان سوم ناتوان است و به جای پذیرش واقعیت‌های محیطی، عموماً جهان سوم را براساس عینک خودمداری و قوم‌مداری امریکایی تحلیل می‌کند. چنین رویکردی، عامل اصلی بسیاری از مشکلات امریکا در برخورد با ایران بوده است (Wiarda, 1985: 1).



یکی از نشانه‌های قوم‌مداری امریکایی را می‌توان رویارویی با انقلاب ایران دانست. انقلاب‌های سیاسی و تغییر در ساختار حکومتی، زمینه‌تغییرپذیری در سیاست خارجی را به وجود می‌آورد. انقلاب ایران اولین مرحله‌ برگشت‌پذیری را در سیاست خارجی به وجود آورد. در این دوران، مؤلفه‌های ژئوپلیتیکی، فرهنگ و تاریخ سیاسی ایران ثابت بوده‌اند. ساختار نظام بین‌الملل نیز در شرایط نسبتاً ثابتی قرار داشت؛ اما به دلیل تغییر در ساختار و نخبگان سیاسی ایران، شکل جدیدی از تنش‌زدایی و موازنه‌گرایی ظهور یافت. دو مفهوم تنش‌زدایی و موازنه‌گرایی را می‌توان به‌عنوان نشانه‌های اصلی سیاست خارجی ایران در دوران سازندگی دانست (کاگلی و ویتکف، ۱۳۸۲: ۶۹).

۲-۲. ناکارآمدی امریکا در فرسایش قدرت تاکتیکی و عملیاتی ایران

از مشکلات اصلی امریکا در برابر ایران، موضوع قدرت ملی است. در رهیافت رئالیستی هرگاه کشوری قدرت ملی خود را ارتقا دهد، موقعیت بهتر و مؤثرتری در سیاست بین‌الملل کسب می‌کند. قوم‌مداری امریکایی همواره در زمره موضوعاتی بوده که محدودیت‌هایی همانند تحریم اقتصادی و الگوهای مبتنی بر مهار و محدودسازی ایران را در دستور کار قرار داده است. بهره‌گیری از چنین سازکارهایی را می‌توان به‌عنوان بخشی از سیاست عمومی ایالات متحده در برخورد با ایران دانست که هیچ‌گاه به نتیجه مطلوب و مد نظر کارگزاران سیاست خارجی امریکا نرسیده است.

الگوی رفتاری امریکا در مقابله با ایران، ماهیتی پیچیده و درهم‌تنیده دارد. در تمام اسناد امنیت ملی امریکا این موضوع مورد تأکید قرار گرفته که ایران در زمره تهدیدات منطقه‌ای و بین‌المللی امریکا و متحدانش شمرده می‌شود. میزان تهدیدات و تحریم‌های اعمال‌شده امریکا برضد ایران در مقایسه با هر کشوری، بیشتر و فراگیرتر بوده است. هدف اصلی امریکا را می‌توان «فرسایش قدرت تاکتیکی و عملیاتی ایران» دانست. تحقق این هدف، براساس سازکارهای متنوعی از سوی کارگزاران سیاست خارجی و نهادهای سیاسی ایالات متحده انجام گرفته است. در فضای جامعه شبکه‌ای، زمینه برای فرسایش قابلیت بازیگران ساختارگرا به وجود می‌آید (کاستلز، ۱۳۸۰: ۳۱۵).

روندهای سیاست خارجی ایران و امریکا در سال‌های پس از پیروزی انقلاب اسلامی با نشانه‌هایی از رقابت، تعارض، همکاری و برگشت‌پذیری همراه بوده است. برگشت‌پذیری در سیاست خارجی بازتاب شرایط سیاسی، فضای اجتماعی و ادراکات عمومی جامعه ایران به‌شمار می‌رود. نشانه‌های برگشت‌پذیری در دوران مختلفی وجود



داشته است. چنین روندی را می‌توان در حوزه اجتماعی و فرهنگ رفتاری ایران نیز مورد توجه قرار داد. به‌طور کلی روندهای برگشت‌پذیر در سیاست خارجی کشورهای شکل می‌گیرد که با ناآرامی‌های داخلی روبه‌رویند یا در محیط‌های سیاسی آنان جلوه‌هایی از بحران پیوسته وجود دارد.

چنین روندی، از نیمه دهه شصت میلادی ایجاد شد. در این شرایط، رژیم ایران سیاست خارجی‌ای را در پیش گرفت که هدفش تبدیل ایران به قدرت فرادست استراتژیک در آسیای غربی بود. تلاش برای رسیدن به این هدف، به تشویق ایالات متحده بود که دگرگونی‌های داخلی کشور، سرکوبی مخالفان داخلی و فراهم شدن منابع اقتصادی ضروری، آن را ممکن ساخته بود. ایران بی‌گمان، بارزترین نمونه از آن چیزی است که دکترین نیکسون درصدد تحقق آن در حوزه امنیت منطقه‌ای خلیج فارس بود (کاظمی، ۱۳۷۰: ۷۵).

این فرایند با تغییرات انقلابی اواخر دهه ۱۹۷۰ دگرگون شد. به‌طور کلی، تغییر در جهت‌گیری سیاست خارجی ایران را که نشانه برگشت‌پذیری است می‌توان براساس مؤلفه‌های تاریخی و تجارب سیاسی تحلیل کرد. روندهای سیاست خارجی ایران از ابتدای دهه دگرگون شد. علت اصلی آن را می‌توان شرایط جدید در سیاست خارجی و همچنین دگرگونی در اولویت‌های سیاست بین‌الملل دانست. به قدرت رسیدن آیزنهاور و تغییر در جهت‌گیری و استراتژی امنیت ملی آمریکا، منجر به کودتای جولای ۱۹۵۳ برضد قدرت مصدق شد.

کودتای نظامی آمریکا برضد ایران به‌مثابه ناکارآمدی سیاست عمومی آن کشور برای تغییر مسالمت‌آمیز شمرده می‌شود. ایالات متحده از آن زمان به بعد در افکار عمومی جامعه ایرانی به‌منزله تهدید تلقی می‌شود. برگزاری شانزدهم آذر به‌عنوان روز دانشجوی، نماد مقاومت جوانان و دانشجویان ایرانی در برابر سیاست‌های تهاجمی آمریکا بود که به مناسبت ورود نیکسون به تهران در ماه‌های بعد از کودتای مرداد ۱۳۳۲ انجام گرفت و حکومت نظامی در برابر کنش اعتراضی جوانان دانشجوی ایرانی، به اقدام خشونت‌آمیز مبادرت ورزید. بنابراین کودتای ۲۸ مرداد، اولین نماد رویارویی ایران و آمریکا در افکار عمومی جامعه و ساخت دولت در جمهوری اسلامی ایران است.

انجام چنین اقدامی، زمینه‌های بالقوه تغییر در نقش سیاسی ایران را فراهم کرد. این امر در دهه ۱۳۴۰ ادامه یافت. این دکترین را می‌توان به‌صورت نظریه‌ای توصیف کرد که بنا بر آن، کشورهای سرمایه‌داری تعیین‌شده‌ای در جهان سوم، درحالی‌که به‌طور عمده



بر منابع و امکانات خود تکیه دارند، باید نقش کنشگر سیاسی و نظامی را بازی کنند و از این راه به توزیع مجدد و ثبات سرمایه‌داری که پس از جنگ جهانی دوم تقریباً به‌تنهایی بر دوش ایالات متحده آمریکا بوده است، کمک کنند (کویچان، ۱۳۸۳: ۷۵).

بحران ویتنام را می‌توان عامل سازمان‌دهی آموزه نیکسون دانست. بنابراین، جهت‌گیری سیاست خارجی ایران از وضعیت «توازن منطقه‌ای» خارج و زمینه برای ایفای نقش «موازنه‌دهنده منطقه‌ای ایران» فراهم شد. در چنین روندی سیاست خارجی ایران پیرو آموزه نیکسون شد. انقلاب اسلامی ایران آموزه نیکسون را نه تنها در ایران، بلکه در منطقه با ناکارآمدی روبه‌رو ساخت. آموزه نیکسون مبتنی بر کنترل غیرمستقیم منطقه از طریق جنگ‌های نیابتی بوده است. جنگ‌های نیابتی در سیاست منطقه‌ای آمریکا مشکلاتی را در مراحل تاریخی بعدی ایجاد می‌کند.

به‌این ترتیب، روندهای سیاسی رادیکال و جهت‌گیری مقاومت در برابر نظام سلطه، جای‌گزین همکاری‌های راهبردی با غرب شد. در این باره می‌توان جلوه‌هایی از تغییرات شدید و گفتمانی را ملاحظه کرد. این تغییرات را می‌توان عامل دگرگونی در جهت‌گیری، نقش ملی و کارکرد سیاست خارجی ایران دانست. در چنین شرایطی، هیچ‌گونه تنش‌زدایی وجود ندارد و جلوه‌هایی از مرزبندی در حوزه منطقه‌ای و بین‌المللی در سیاست خارجی ایران تشکیل شد. استراتژی کلان ایالات متحده در مناطق پیرامونی، مبتنی بر کنترل غیرمستقیم بازیگران خواهد بود (کالینز، ۱۳۸۳: ۲۲۵).

ایران سیاست‌های خود را به دو دلیل توجیه می‌کرد: از یک سو درصد بود امنیت ملی خود را در برابر تهدیدات منطقه‌ای و بین‌المللی گسترش دهد؛ از طرف دیگر، زمینه‌های لازم برای محدودسازی بازیگران عرب و نیروهای رادیکان در سیاست منطقه‌ای را به وجود آورد. به‌طور کلی، ایران تلاش می‌کرد موقعیت خود را تثبیت کند. برای تحقق این اهداف، ایران باید: «نخست، از امنیت ملی خود پاسداری کند؛ دوم، آنکه ایران تنها کشوری بود که می‌توانست مسئولیت حفظ ثبات کشورهای موجود را برعهده گیرد» (Alavi, 2005: 17).

۳-۲. تعامل سازنده و اجتناب از سنگربندی راهبردی

از اهداف اساسی جهان غرب در سال‌های دهه ۱۳۷۰ را باید سازمان‌دهی شکل جدیدی از سنگربندی برای کاهش قدرت راهبردی ایران دانست. واکنش ایران به چنین رویکردی، مبتنی بر نشانه‌هایی از عمل‌گرایی بوده است. عمل‌گرایی از این جهت اهمیت



دارد که می‌تواند زمینه‌های ارتقای قدرت و قابلیت‌های ابزاری ایران را در فرایند کنش دیپلماتیک و سازکارهای همکاری‌جویانه شکل دهد. ویژگی اصلی سیاست منطقه‌ای و بین‌المللی ایران در دوران تعامل سازنده را می‌توان براساس نشانه‌هایی از عمل‌گرایی راهبردی تبیین کرد (Arquilla & Ronfeldt, 1999: 68).

در این دوران مؤلفه‌های سیاست خارجی ایران، شکل عینی‌تری از «تعامل سازنده» و همکاری‌جویانه را با سایر دولت‌ها تعقیب کرد. در این روند، دولت ایران از اعتمادبه‌نفس و جسارت بیشتری برخوردار شد. ایران در این دوران از راهبرد «قانون آهنین سیاست جغرافیایی» که مبتنی بر ضرورت‌های امنیتی است، استفاده کرد. در فرایند تعامل‌گرایی و تنش‌زدایی راهبردی، عناصر پایدار در سیاست خارجی ایران بیش از گذشته نمایان شدند. عمل‌گرایی سیاست خارجی ایران در دوران پس از به قدرت رسیدن مدیرانی که مجری برنامه‌های توسعه اقتصادی بودند، رشد بیشتری یافت.

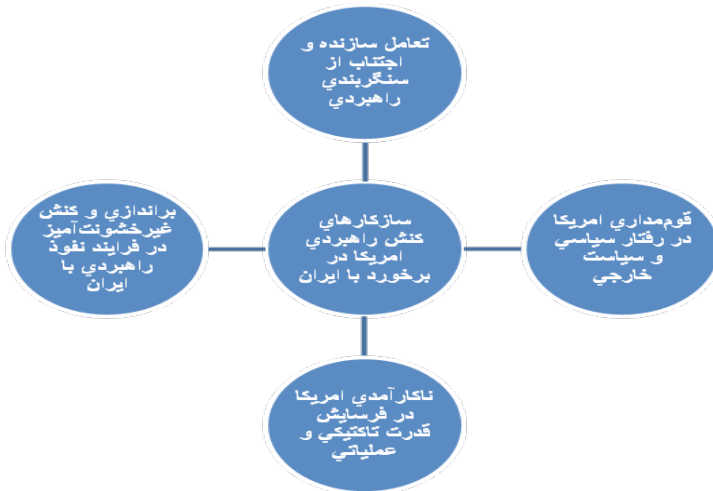
ظرفیت‌سازی را می‌توان اولین گام برای ارتقای موقعیت سیاسی، اقتصادی و استراتژیک کشورها دانست. این امر نشان می‌دهد که هیچ بازیگری نمی‌تواند در فضای منطقه‌ای و بین‌المللی بدون توجه به مؤلفه‌های ساختاری، به ایفای نقش مبادرت کند. از سوی دیگر، هرگونه ارتقای موقعیت سیاسی کشورها را می‌توان زمینه‌ساز جلوه‌هایی از همکاری چندجانبه دانست. تجربه سیاست خارجی ایران نشان می‌دهد که ظرفیت اقتصادی کشور در دوران‌های تنش‌زدایی از رشد بیشتری برخوردار شده است. ظرفیت‌سازی به مفهوم بهره‌گیری از شرایطی است که زمینه تولید اقتصادی و اجتماعی صلح‌آمیز در فضای منطقه‌ای را به وجود می‌آورد.

ظرفیت‌سازی در حوزه اقتصادی و استراتژیک نیازمند بهره‌گیری از شاخص‌ها و الگوهای سازنده در حوزه سیاست خارجی است. طبعاً سند چشم‌انداز توسعه و برنامه‌های اقتصادی ایران می‌توانند زمینه‌های لازم برای تحقق چنین اهدافی را فراهم آورند. از آنجاکه در این سند، اهداف عمومی رفتار امنیت ملی ایران مورد تأکید قرار گرفته است، سازمان‌های اجرایی و نهادهای عمومی حکومت باید بتوانند از طریق اصلاحات ساختاری، زمینه‌های لازم برای ظرفیت‌سازی ملی را فراهم آورند (Djerejian, 2007: 25).

ظرفیت‌سازی در سطوح مختلفی شکل می‌گیرد. اولین ضرورت ظرفیت‌سازی را می‌توان ارتقای قابلیت عمومی کشور در حوزه‌های فرهنگی، اقتصادی و استراتژیک دانست. تمامی مؤلفه‌های یادشده، بخشی از ضرورت‌های سیاست خارجی تنش‌زدا



محسوب می‌شود. برای تحقق چنین اهدافی، لازم است اقداماتی از جمله ایجاد زیربنای لازم برای توان بخشی مناسبات خارجی و تحرکات بین‌المللی ایجاد شود. انجام این امر، در راستای تحقق اهداف تنش‌زدایی سیاست خارجی بیش از هر کار، مستلزم تعدیل ساختاری و کاهش دیوان‌سالاری دولتی و دگرگونی وظایف حاکمیتی و فراهم‌سازی زمینه‌های همدلی و چشم‌انداز مشترک است.



شکل ۱: سازکارهای کنش راهبردی آمریکا در برخورد با ایران

۳. دیپلماسی شبکه‌ای و دومینوی سازش در پروژه نفوذ راهبردی

دیپلماسی شبکه‌ای، ماهیت مرحله‌ای و تصاعدیابنده دارد. موضوعات مختلفی درباره کشورها وجود دارد که از سازکارهای مربوط به دیپلماسی شبکه‌ای برای کنترل آن استفاده می‌شود. هرگاه موضوعی در دستور کار کشورها قرار گیرد، زمینه برای ظهور نشانه‌های تهدید و اغوا به وجود می‌آید. تهدید و اغوا در رهیافت نظریه‌پردازانی همانند گرامشی ماهیت درهم‌تنیده دارد. گرامشی به این موضوع اشاره داشت که نظام سرمایه‌داری از نشانه‌های تهدید و اغوا برای کنترل ساختار اجتماعی استفاده می‌کند. الگوی رفتاری نظام سرمایه‌داری در هر دورانی تکامل می‌یابد و نشانه‌هایی از بازتولید اغوا را امکان‌پذیر می‌سازد.

پیوند دو مؤلفه تهدید و اغوا در زمره اصلی‌ترین نشانه‌های کنش قدرت‌های بزرگ در فضای دیپلماسی شبکه‌ای نیز شمرده می‌شود. در نگرش گرامشی، معادله قدرت به مفهوم چگونگی کنترل محیط و بازیگرانی است که قواعد ساختاری نظام سیاسی



و بین‌المللی را مورد توجه قرار نمی‌دهند. بازیگران گریز از مرکز که قواعد عمومی نظام بین‌الملل یا ساختار داخلی را مورد توجه قرار نمی‌دهند، عموماً در وضعیت انزوا و کنترل ساختاری قرار می‌گیرند (کلاوسون، ۱۳۷۸: ۸۵).

۳-۱. اغوای راهبردی در فرایند برنامه جامع اقدام مشترک

اصلی‌ترین هدف ایران در فرایند دیپلماسی هسته‌ای را می‌توان پایان دادن به تحریم‌های اقتصادی دانست. پایان یافتن تحریم‌های اقتصادی، نیازمند پروژه‌های طولانی است که به‌عنوان بخشی از اغوای راهبردی در پروژه نفوذ خواهد بود. چنین فرایندی را می‌توان در ارتباط با سازکارهای سیاست خارجی و امنیت ملی کشورهای فرادست مشاهده کرد. علت آن است که هرگونه مصالحه می‌تواند پیامدهای خاص خود را در فضای «دومینوی سازش راهبردی» ایجاد کند.

از مشکلات اصلی سیاست خارجی و الگوهای کنش امنیتی ایران در دوران بعد از برنامه جامع اقدام مشترک را می‌توان ظهور دومینوی راهبردی دانست. به همین دلیل است که دغدغه‌های رهبر معظم در چهارچوب دستورالعمل نه‌ماده‌ای در روند اجرای برجام تنظیم می‌شود. اگرچه در روند کنش بازیگران سیاست بین‌الملل، توافق هسته‌ای را نمی‌توان به‌عنوان بخشی از حوزه کلان سیاست‌گذاری راهبردی دانست، چگونگی و فرایند اجرای هر موضوع می‌تواند آثار خود را در حوزه‌های مختلف ارتباطی به‌جا گذارد.

دلیل محدودسازی ایران در حوزه قدرت هسته‌ای و منطقه‌ای را می‌توان معادله متقاعدسازی در شرایط گسترش سازکارهای قدرت اجبارآمیز دانست. چنین الگویی در دوران‌های مختلف از سوی جهان غرب در برخورد با ایران اعمال شده است. چنین فرایندی نشان می‌دهد که روابط ایران و بازیگران اصلی جهان غرب، همواره براساس نشانه‌هایی از کنش مبتنی بر رقابت، تعارض و سوءنیت بوده است. بهره‌گیری از مفاهیمی همانند اعتماد، هیچ جایگاهی در اندیشه سیاسی و بین‌المللی ندارد (گلشن‌پژوه، ۱۳۸۷: ۴۶).

مذاکرات هسته‌ای ایران و آمریکا زمینه بازسازی روابطی را به وجود آورد که مبتنی بر کنش همکاری‌جویانه برای کنترل تهدیدات نظام بین‌الملل و امنیت‌سازی در شرایط رقابتی بوده است. در نگرش کشورهای غربی، ایران به‌عنوان نمادی از تهدید تلقی می‌شد. توضیح این نکته لازم است که تمامی ادبیات رسمی مقامات راهبردی آمریکا در دوران بعد از توافق هسته‌ای وین نیز معطوف به نشانه‌هایی از بدبینی و رقابت معطوف به محدودسازی راهبردی ایران بوده است.



در چنین شرایطی، هرگونه توافق هسته‌ای دارای نشانه‌هایی از ابهام خواهد بود. روند اجرای توافق نیز با نشانه‌هایی از ابهام همراه است. متوازن‌سازی اجرای برنامه جامع اقدام مشترک می‌تواند زمینه حفظ منابع ایران را به‌عنوان قدرت در دسترس ارتقا دهد؛ همان‌گونه که قدرت‌سازی در فضای عدم اطمینان سوریه و عراق، چنین نتایجی را برای ایران ایجاد خواهد کرد. معادله قدرت هرگاه در وضعیت انعطاف‌پذیری پردامنه قرار گیرد، دومینوی سازش را اجتناب‌ناپذیر می‌سازد.

کاربرد قدرت نرم، سازکارهای معطوف به نفوذ و سازکارهایی که منجر به انعطاف‌پذیری پردامنه می‌شود، به مفهوم به‌کارگیری فرایندی است که دومینوی سازش را درباره موضوعات مختلف راهبردی امکان‌پذیر سازد. دومینوی سازش صرفاً به مفهوم پذیرش تهدیدات قدرت‌های بزرگ شمرده نمی‌شود. چنین فرایندی را باید به‌عنوان بخشی از سازکارهایی دانست که زمینه‌های لازم برای همکاری ایران با رژیم‌های بین‌المللی و قواعد حقوقی کنترل‌کننده امنیت جهانی را امکان‌پذیر می‌سازد (متقی، ۱۳۸۷: ۱۷۵).

۲-۳. پروژه نفوذ در فرایند مدیریت بحران‌های منطقه‌ای

ایران در حوزه ژئوپلیتیک بحران قرار دارد. نقش‌یابی در ژئوپلیتیک بحران را می‌توان به‌عنوان بخشی از واقعیت‌های سیاست منطقه‌ای و راهبردی ایران دانست. قدرت‌های بزرگ می‌کوشند قدرت منطقه‌ای ایران را کاهش دهند. به‌این ترتیب بخشی از فضای کنترل موقعیت ایران براساس سازکارهای مربوط به عملیات تاکتیکی بازیگران منطقه‌ای شکل می‌گیرد. هریک از بازیگران منطقه‌ای دارای ویژگی‌های منحصربه‌فردی برای اثرگذاری بر امنیت منطقه‌ای هستند.

محدودسازی قدرت ایران را می‌توان به‌عنوان بخشی از فرایند و سازکاری دانست که در ژئوپلیتیک منطقه‌ای شکل می‌گیرد. تحقق چنین اهدافی براساس سازکارهای محدودسازی ایران، تهدید ایران و اغوای راهبردی ایران است. گسترش ابزارهای اطلاعاتی و ارتباطی، واقعیت جامعه شبکه‌ای است. اینترنت در سال‌های بعد از جنگ سرد به‌گونه‌ای تدریجی گسترش یافت و به‌عنوان یکی از ابزارهای اصلی مدیریت فکر، نیروهای اجتماعی و تحولات سیاسی تلقی می‌شود (مجردی، ۱۳۸۴: ۲۵).

فرایندهای کنش راهبردی بازیگران در سوریه نیز همانند روند دیپلماسی هسته‌ای در فضای محدودیت‌های اجبارآمیز تاکتیکی قرار دارد؛ روندی که با نشانه‌هایی از دیپلماسی اجبار منطقه‌ای همراه است. پیش‌شرط‌های اعلام‌شده از سوی بازیگران منطقه‌ای



و کشورهای غربی درباره آینده سیاسی سوریه، نشان می‌دهد که الگوی دیپلماسی اجبار درباره موضوع سوریه نیز وجود دارد. فعال‌سازی روسیه در روند تحولات سوریه، موقعیت ایران را در فضای کنش تاکتیکی ارتقا خواهد داد. چگونگی تعامل با قدرت‌های بزرگ در نگرش گادسون، نقش تعیین‌کننده‌ای در موقعیت بازیگران منطقه‌ای دارد (گادسون، ۱۳۸۴: ۲۱).

روسیه در زمره قدرت‌های بزرگ شمرده شده که دارای تجربه تاریخی طولانی در روند اجرای «بازی بزرگ» بوده است. بازی بزرگ، نماد همکاری قدرت‌های بزرگ در برخورد با بازیگران منطقه‌ای همانند ایران در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم بوده است. نقش‌یابی روسیه در روند بحران‌های منطقه‌ای حوزه ژئوپلیتیکی ایران، فرایندهای جدیدی به‌عنوان نیروی تأثیرگذار در حوزه سیاسی و امنیتی ایجاد خواهد کرد. چنین بازیگرانی بیش از آنکه ایفاکننده نقش منطقه‌ای باشند، الگوی رفتاری خود را براساس ضرورت‌ها و سازکارهای مربوط به سیاست بین‌الملل تنظیم می‌کنند (هالستی، ۱۳۷۴: ۳۷۵).

بنابراین طبیعی است که روند و الگوی نقش‌یابی روسیه و ایران در روند مدیریت بحران منطقه‌ای متفاوت باشد. برگزاری اجلاس عمان درباره آینده سوریه و عدم دعوت از ایران در ماه‌های بعد از تصویب برنامه جامع اقدام مشترک، نمادی از دومینوی راهبردی کنترل نرم‌افزاری ایران شمرده می‌شود. اما عدم دعوت ایران برای حضور در این اجلاس نشان می‌دهد که معادله کنش قدرت‌های بزرگ غربی و بازیگران منطقه‌ای که الگوی جنگ نیابتی را سازمان‌دهی کرده‌اند، نمی‌تواند آثار و پیامدهای مطلوبی را برای آینده سیاست خارجی ایران ایجاد کند.

در چنین فرایندی، هریک از قدرت‌های بزرگ جهانی همواره تلاش کرده است تصویری تهاجمی از ایران منعکس سازد. در سال‌های قرن ۲۱، به‌ویژه در دورانی که ایران بخشی از محور شرارت شمرده می‌شد، نگرش مربوط به «ایران‌ستیزی» و «اسلام‌ستیزی» در کشورهای غربی به‌گونه درخور توجهی افزایش یافته است. در چنین شرایطی، طبیعی است که روابط ایران و جهان غرب در وضعیت سازنده قرار نداشته باشد. الگوی رفتاری و همچنین ادبیات مورد استفاده کشورهای غربی در برخورد با ایران، معطوف به کنترل بازیگری است که در شرایط گریز از مرکز قرار گرفته است (نائینی، ۱۳۸۹: ۴۲).



۳-۳. براندازی و کنش غیرخشونت‌آمیز در فرایند نفوذ راهبردی

یکی دیگر از سازکارهای مربوط به فرایند نفوذ راهبردی را می‌توان در قالب الگوهای مربوط به کنش غیرخشونت‌آمیز پیگیری کرد. بسیاری از الگوهای رسانه‌ای مبتنی بر سازکارهایی است که به جای الگوهای انفعال، از الگوی مشارکت فعال برای تحقق اهداف سیاسی معطوف به نفوذ استفاده می‌شود. مشارکت براساس سازکارها و نقش‌یابی جامعه شبکه‌ای و فضای مجازی، زمینه تغییر در ادراک گروه‌های اجتماعی درباره نخبگان و فرایندهای مدیریت سیاسی کشور را به وجود آورده است. برخی روندهای مربوط به رقابت انتخاباتی کشورهای درحال‌گذار، براساس نقش‌یابی فضای مجازی شکل می‌گیرد (مرادی، ۱۳۸۸: ۳۵).

فعال‌سازی فضای مجازی را می‌توان به‌عنوان اصلی‌ترین نشانه مربوط به بسیج گروه‌های اجتماعی در قالب کنش غیرخشونت‌آمیز تبیین کرد. الگوی کنش راهبردی امریکا در برخورد با ایران، براساس نشانه‌های منازعه کم‌شدت شکل گرفته است. اقدامات کم‌شدت، طیف گسترده‌ای از عملیات و فرایندهایی را تشکیل می‌دهد که دارای ریشه‌های اجتماعی و نتایج راهبردی است. در این باره رویکرد برخی مقامات اجرایی ایالات متحده، بیانگر الگوی کنش سیاسی و امنیتی امریکا درباره ایران است (Baheli, 2005: 27).

الگوهای رفتار امریکا و کشورهای اتحادیه اروپا در برخورد با اتحاد شوروی در سال‌های ۱۹۸۷ تا ۱۹۹۱ مبتنی بر نشانه‌هایی از کنش غیرخشونت‌آمیز برای تغییر سیاسی بوده است. نتیجه چنین فرایندی را می‌توان در فروپاشی پیمان ورشو، دیوار برلین، ادغام آلمان غربی و آلمان شرقی و گسترش فرایند دموکراتیزاسیون در کشورهای اروپای شرقی مشاهده کرد. ایالات متحده می‌کوشد از چنین سازکارهایی درباره ایران نیز استفاده کند. رکس تیلرسون در ۲۰ ژوئن ۲۰۱۷ به این موضوع اشاره کرد که امریکا از تغییر حکومت ایران از طریق اقدامات صلح‌آمیز حمایت به عمل می‌آورد.

۴. نشانه‌های نفوذ در فرایند کنش غیرخشونت‌آمیز سیاست امنیتی امریکا درباره ایران

از شاخص‌های اصلی اقدامات صلح‌آمیز و کنش غیرخشونت‌آمیز در سیاست امنیتی امریکا را می‌توان گسترش جنگ نیابتی و منازعات کم‌شدت دانست. جنگ نیابتی هزینه محدودی برای ساختار سیاسی امریکا دارد. آنچه را که در فضای حکمرانی بین‌المللی به‌عنوان مسئولیت مداخله معروف شده است، می‌توان به‌عنوان بخشی از



سازکارهای مربوط به اقدامات بی‌ثبات‌کننده آمریکا در حوزه‌های جغرافیایی دانست که دارای نظام‌های سیاسی انقلابی و رادیکال هستند.

سیاست کنش غیرخشونت‌آمیز و براندازی سیاسی در ایران را می‌توان به‌عنوان بخشی از اهداف راهبردی دونالد ترامپ و ریک تیلرسون دانست که در دوران باراک اوباما نیز به‌گونه گسترده‌ای به کار گرفته شده است. تحقق چنین اهدافی، نیازمند تولید اطلاعات و سازمان‌دهی شبکه‌هایی است که از آن به‌عنوان «دیده‌بان ایران» نام برده می‌شود. دیده‌بان ایران هم‌اکنون طیف گسترده‌ای از فعالیت‌ها را در دستور کار قرار می‌دهد (Gheissari & Nasr, 2006: 83).

نشانه‌های حوزه دیده‌بان ایران در عرصه دیپلماسی، کنش امنیتی، فعالیت‌های رسانه‌ای و سازکارهای مربوط به مسیر دوم در دیپلماسی غیررسمی مورد استفاده قرار می‌گیرد. هریک از اقدامات یادشده را می‌توان بخشی از سیاست امنیتی آمریکا برای محدودسازی قدرت تحرک جمهوری اسلامی در محیط منطقه‌ای و سیاست بین‌الملل دانست. به موازات رویکرد تیلرسون، شاهد طرح موضوعات دیگری از سوی برخی اعضای مجلس نمایندگان آمریکا هستیم.

۴-۱. جنگ نیابتی و تداوم سیاست تحریم در روند محدودسازی قدرت ایران

در این فرایند، می‌توان به رویکرد روزا باکر، عضو جمهوری‌خواه مجلس نمایندگان آمریکا، درباره اقدامات تروریستی داعش در تهران اشاره داشت. خانم باکر، نه تنها از اقدامات تروریستی انجام‌شده در تهران توسط داعش حمایت کرد، بلکه الگوی مقابله با ایران را در چهارچوب موازنه هویتی و رویارویی کنش تروریستی مورد ستایش قرار داد. حمایت از داعش توسط اعضای مجلس نمایندگان آمریکا، شکلی از الگوی کنش نیابتی برای مقابله با قابلیت‌های ساختاری و کارکردی ایران در ساختار داخلی و محیط پیرامونی تلقی می‌شود.

بهره‌گیری از سازکارهای مربوط به کنش غیرخشونت‌آمیز، نمادی از تلاش برای تجزیه ساختار اجتماعی و سیاسی ایران است. حمایت از تروریسم و اقدامات تهاجمی برضد ساخت‌های سیاسی ایران توسط داعش و سایر گروه‌های مسلح جنگ نیابتی آمریکا علیه ایران را باید مسیر دوم سیاست امنیتی ایالات متحده و اسرائیل برای محدودسازی قدرت راهبردی ایران دانست. رویکرد خانم باکر، بخش دیگری از سیاست امنیتی آمریکا برای ایجاد فرسایش در ساختار سیاسی ایران است.

مقامات اجرایی و راهبردی امریکا در دوران‌های تاریخی مختلف به این موضوع اشاره کرده‌اند که رویارویی با ایران اگر از طریق اقدامات کم‌شدت حاصل شود، نتایج مطلوب‌تری برای اهداف، منافع و مطلوبیت‌های راهبردی امریکا ایجاد خواهد کرد. رویکرد رکس تیلرسون و انگاره مطرح‌شده از سوی خانم روزا باکر، واقعیت‌های جنگ نیابتی و کنش غیرخشونت‌آمیز امریکا برای محدودسازی قدرت ایران را منعکس می‌سازد. الگوی رفتاری تیلرسون و باکر در اندیشه‌های تحلیلی ری تکیه مورد توجه و پردازش قرار گرفته است (Takeyh, 2010: 29).

رویکرد تیلرسون به موازات اقدامات نمایندگان مجلس سنا مفهوم پیدا می‌کند. اعضای مجلس سنا لایحه تحریم اقتصادی و راهبردی سپاه پاسداران را تنظیم کردند. چنین لایحه‌ای را می‌توان به‌عنوان یکی دیگر از نشانه‌های جنگ کم‌شدت و اقدامات غیرخشونت‌آمیز امریکا در برخورد با ایران دانست. لایحه تحریم سپاه پاسداران می‌تواند بحران‌های امنیتی جدیدی را در روابط آینده ایران و امریکا در محیط منطقه‌ای ایجاد کند.

۲-۴. محدودسازی و تحریم اقتصادی در فرایند نفوذ و کنش غیرخشونت‌آمیز

یکی از سازکارهای مربوط به نفوذ را می‌توان اعمال سیاست‌های محدودکننده اقتصادی و راهبردی دانست. تجربه برنامه جامع اقدام مشترک نشان می‌دهد در روند محدودسازی اقتصادی، زمینه برای ظهور کارگزارانی به وجود می‌آید که از الگوی انعطاف‌پذیری سیاسی برای کاهش محدودیت‌ها برخوردارند. این گروه به‌گونه تدریجی در ساختار سیاسی و اجتماعی کشور از جایگاه مؤثری برخوردار شده است و در نتیجه قادر خواهد بود زمینه‌های لازم برای کنترل افکار عمومی را عهده‌دار شوند. دولت اوباما از طریق دیپلماسی اجبار و تحریم، محدودیت‌های ویژه‌ای برضد ایران ایجاد کرد (Biden, 2010: 4).

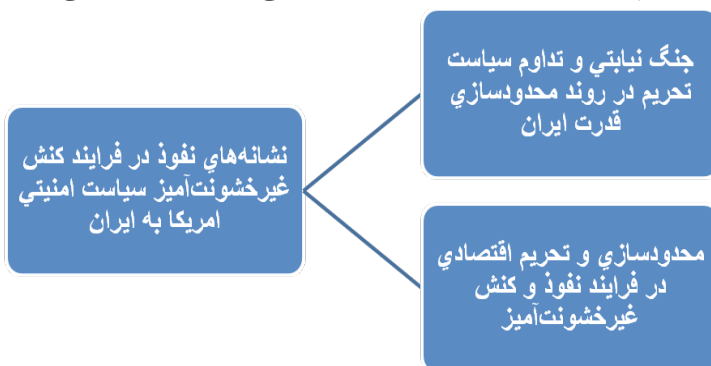
سیاست غیرخشونت‌آمیز و تحریم نهادهای راهبردی ایران توسط کنگره امریکا را می‌توان بخشی از سیاست امنیتی امریکا دانست که توسط برخی اعضای مجلس نمایندگان امریکا نیز تکرار شده است. الگوی کنش و رفتار سیاسی اعضای نمایندگان مجلس امریکا از این جهت اهمیت دارد که آنان نقش مؤثری در روند سیاست‌گذاری و تخصیص بودجه برای نهادهای اجرایی و امنیتی امریکا دارند. به همین دلیل است که خانم روزا باکر به این موضوع اشاره می‌کند که گسترش اقدامات نظامی برضد ایران می‌تواند در ایجاد تعادل و موازنه منطقه‌ای اثرگذار باشد.



نگرش باکر، معطوف به سیاست موازنه راهبردی امریکا در مقابله با ایران در حوزه‌های امنیتی، هویتی، راهبردی و دیپلماتیک است. راهبرد کلان امریکا در برخورد با ایران را می‌توان موازنه‌گرایی از درون دانست. ریک تیلرسون، وزیر امور خارجه امریکا، به این موضوع اشاره کرده است که سیاست محوری امریکا، حمایت از گروه‌های اپوزیسیون درون‌ساختاری برای تغییر تدریجی است. باراک اوباما نیز در سال ۲۰۱۵ به این موضوع اشاره کرد که امریکا برای انجام تغییرات ساختاری در ایران، از الگوی پرشتاب بهره نمی‌گیرد. نگرش اوباما و تیلرسون، معطوف به سازکارهای کنش تدریجی برای تغییر بنیادین در ساختار سیاسی و الگوی کنش رفتاری ایران تلقی می‌شود.

کنش غیرخوشونت‌آمیز سیاست خارجی و راهبردی امریکا در برخورد با ایران، نشانه‌های متفاوتی را منعکس می‌سازد. فرسایش از درون، حمایت از تروریسم تهاجمی برضد ایران و تحریم‌های اقتصادی جدید را باید در زمره نشانه‌ها و سازکارهایی دانست که اقدامات غیرخوشونت‌آمیز با اهداف راهبردی معطوف به براندازی را امکان‌پذیر می‌سازد. واقعیت‌های موجود بیانگر آن است که سازکارها و الگوی جنگ نیابتی امریکا برضد ایران، زیرساخت‌های بحران امنیتی و افزایش تضادهای درون‌ساختاری را می‌توان نمادی از فرسایش ساخت قدرت در ایران دانست. انصاری فرایند محدودسازی غیرمستقیم ایران در سیاست عمومی امریکا را بررسی می‌کند (Ansari, 2006: 45).

شکل جدیدی از سیاست امریکا درباره ایران براساس نشانه‌های تحریم اقتصادی سپاه پاسداران، گسترش جنگ نیابتی برضد ساختار امنیتی ایران و حمایت غیرمستقیم از اپوزیسیون درون‌ساختاری، سازمان‌دهی شده است. هر یک از اقدامات یادشده براساس هدایت سرویس‌های بین‌المللی و حمایت از گروه‌هایی انجام می‌گیرد که امریکا از آنان به‌عنوان اپوزیسیون درون‌ساختاری یاد می‌کند. هر یک از الگوهای یادشده، نشانه‌ای از گسترش شکاف برضد جهان اسلام، کشورهای منطقه‌ای و ساختار سیاسی ایران را منعکس می‌سازد.



شکل ۲: نشانه‌های نفوذ در فرایند کنش غیرخوشونت‌آمیز سیاست امنیتی امریکا درباره ایران

۵. ظهور دیپلمات‌های نمایشی و انزوای دیپلمات‌های انقلابی

دیپلماسی را باید از حوزه‌های اصلی سیاست خارجی کشورهای مختلف دانست. هر واحد سیاسی براساس الگوی رفتاری و جهت‌گیری خود، شکل خاصی از کنش دیپلماتیک را در دستور کار قرار می‌دهد. به‌طور کلی دیپلماسی از این جهت اهمیت دارد که زمینه لازم برای پیگیری اهداف راهبردی کشورها را امکان‌پذیر می‌سازد. در سال‌های اولیه انقلاب‌های سیاسی، جلوه‌هایی از دیپلماسی انقلاب و دیپلمات‌های انقلابی وجود دارد.

در دورانی که نشانه‌هایی از ترمیدور در ساختار سیاسی کشورها ظهور می‌یابد، دیپلماسی، ماهیت و کارکرد خود را از دست می‌دهد. ارزیابی روندهای کنش انقلابی کشورهای مختلف، بیانگر این واقعیت است که دیپلماسی می‌تواند زیرساخت‌های لازم برای تحول سیاسی و امنیتی کشورها را حاصل کند. به این ترتیب هرگونه تحول سیاسی را باید تابعی از ضرورت‌های اجتماعی و ساختاری دانست. متناسب با فرایندهای کنش اجتماعی و هنجارهای محیطی، شکل خاصی از کنش دیپلماتیک ظاهر می‌شود. روندهای تحول سیاست خارجی ایران نشان می‌دهد که در فرایند ترمیدور، دیپلماسی نمایشی جای دیپلماسی انقلابی را گرفته است و برای خود مشروعیت‌سازی می‌کند. ویژگی اصلی دیپلماسی نمایشی را باید در فقدان سازکارهایی دانست که انگیزه‌های ساختاری برای کنش انقلابی دارند. بنابراین دیپلماسی از این جهت در فضای انفعال قرار می‌گیرد که ساختار اجتماعی و سیاسی خود را با چنین نشانه‌هایی پیوند داده است. نگرش بنیادین تحولات ساختاری که سیاست خارجی را ادامه سیاست داخلی می‌داند، مبتنی بر این ادراک است که سیاست خارجی نمایشی و دیپلماسی نمایشی، ادامه سازکارهای کنش گروه‌های اجتماعی و ساختاری است.

هر مجموعه‌ای که از صلاحیت سازمانی لازم برای اتخاذ تصمیمات برخوردار باشد، در زمره کارگزارانی قرار می‌گیرند که روندهای جدید در سیاست خارجی را شکل می‌دهند. برخی نظریه‌پردازان سیاسی، از جمله هارولد لاسول در مقایسه تطبیقی خود از نخبگان سیاست خارجی، آنان را به نخبگان انقلابی، نخبگان بوروکراتیک و نخبگان تشریفاتی تقسیم می‌کنند. برای تبیین ویژگی‌های اصلی دیپلماسی نمایشی و دیپلماسی انقلابی، می‌توان از رویکرد هارولد لاسول درباره تحول نقش نخبگان سیاست خارجی کشورها استفاده کرد (یزدان‌فام، ۱۳۸۹: ۹۵).



۵-۱. نخبگان انقلابی در سیاست خارجی ایران

نخبگان انقلابی به گروهی از دیپلمات‌های سیاست خارجی ایران اطلاق می‌شود که در دهه ۱۳۶۰ نقش مؤثری در روند تصمیم‌گیری سیاست خارجی ایفا کردند. اولین گروه نخبگان انقلابی در سیاست خارجی ایران، مربوط به دورانی است که میرحسین موسوی مسئولیت سیاست خارجی دولت شهید رجایی را عهده‌دار شد. نام‌برده که تحت تأثیر آموزه‌های انقلابی و رهیافت‌های کنش رادیکال قرار داشت، زمینه‌های لازم برای ورود گروهی از انقلابیون به وزارت امور خارجه را فراهم آورد.

بخشی از «دیپلمات‌های حرفه‌ای» (Career Diplomats) در حوزه سیاست خارجی ایران مربوط به تکامل فرایند تاریخی است که براساس انتقال گروهی از نیروهای انقلابی و دانشجویان ایرانی خارج کشور به وزارت امور خارجه آغاز شد و زمینه تغییر در بافت اجرایی و کارگزاران دیپلماتیک وزارت امور خارجه را امکان‌پذیر ساخت. دیپلمات‌های حرفه‌ای کنش سیاسی و سازمانی خود را براساس جهت‌گیری عمومی نظام سیاسی به انجام می‌رسانند. به این ترتیب، دیپلمات‌های حرفه‌ای می‌توانند ماهیت نمایشی یا انقلابی را منعکس سازند. هریک از الگوهای رفتاری دیپلماسی کشورها در دوران‌های مختلف تاریخی مبتنی بر سازکارهایی است که جهت‌گیری کلی نظام سیاسی آن را شکل می‌دهد (Barzegar, 2005: 35).

دیپلمات‌های انقلابی، روندهای کنترل سیاست خارجی ایران را از ماه‌های آغازین سال ۱۳۶۰ در کنترل خود قرار دادند. در این دوران، حسین شیخ‌الاسلام به‌عنوان معاون سیاسی وزارت امور خارجه، نقش محوری در کنترل اداره‌های دوجانبه و چندجانبه را عهده‌دار بود. شکل‌گیری جنگ تحمیلی را باید در زمره عواملی دانست که دیپلمات‌های انقلابی توانستند به‌گونه‌ای تدریجی، موقعیت خود را در وزارت امور خارجه تثبیت کنند. روند جذب نیروهای جدید در بافت اجرایی وزارت امور خارجه، از سال ۱۳۶۲ به بعد آغاز شد.

بخش درخور توجهی از نیروهای جدید فاقد قابلیت دیپلمات حرفه‌ای بودند و با شاخص‌های دیپلمات انقلابی همخوانی و همگونی بیشتری داشتند. دیپلمات‌های انقلابی به طبقه متوسط شهری تعلق داشتند. بخشی از آنان دانشجویان ایرانی خارج از کشور به‌ویژه امریکا بودند. دو گروه از دانشجویان ایرانی خارج از کشور توانستند موقعیت خود را در وزارت امور خارجه تثبیت کنند: گروه اول مربوط به دانشجویان هند بود. منوچهر متکی نقش محوری در بین دانشجویان ایرانی خارج از کشور در



هند را عهده‌دار بوده است؛ گروه دیگر مربوط به دانشجویان ایرانی شاغل به تحصیل در امریکا بود. محمود واعظی و محمد هاشمی، از جایگاه مؤثرتری در بین چنین دانشجویانی برخوردار بودند.

بخش دیگری از دیپلمات‌های انقلابی مربوط به حوزه اجتماعی داخل کشور بودند و عمدتاً در زمره نیروهایی شمرده می‌شدند که در مناطقی از جمله دیباجی و رستم‌آباد سکونت داشتند. سه گروه یادشده را می‌توان به‌عنوان مجموعه‌هایی دانست که به موازات یکدیگر، به ایفای نقش دیپلمات انقلابی می‌پرداختند. اگرچه تمامی افراد یادشده دارای رویکرد انقلابی بودند، زمینه برای شکل‌گیری جلوه‌هایی از لایه‌بندی در بین دیپلمات‌های انقلابی به وجود آمد (Amirarjomand, 2002: 33).

در چنین فرایندی، زمینه برای ظهور دیپلمات‌های حرفه‌ای که از قابلیت تخصصی بیشتری برخوردار بودند و توانایی انجام مذاکره به زبان انگلیسی را داشتند نیز به وجود آمد. این گروه از دیپلمات‌ها به‌رغم اینکه دارای رویکرد نهادگرا در ساختار نظام بین‌الملل بودند، به دلیل شکل‌بندی‌های ساختاری کشور، در زمره دیپلمات‌های انقلابی قرار گرفتند و به‌گونه‌ای تدریجی از قابلیت حرفه‌ای برخوردار شدند و نقش مؤثری در حوزه سازمان‌های بین‌المللی ایفا کردند.

در دوران بعد از انقلاب، کشورها نیازمند دیپلمات‌های تخصصی‌اند که از قابلیت تخصصی خود برای تحقق اهداف ملی کشور استفاده کنند. در دوران بعد از انقلاب اکتبر روسیه، لئون تروتسکی به‌عنوان کمیساریای روابط خارجی انتخاب شد. نام‌برده مسئول مذاکرات «برست لیتوسک» و درصدد بود زمینه‌های پایان جنگ شوروی و آلمان را فراهم سازد. رویکرد انقلابی تروتسکی، مانع دستیابی به نتیجه دیپلماتیک مشخصی در روابط آلمان و شوروی شد (Blum, 2002: 71). به همین دلیل، چیچرین که در زمره دیپلمات‌های حرفه‌ای بود و گرایشی به انقلاب اکتبر داشت، از سوی لنین مأمور سازمان‌دهی وزارت امور خارجه اتحاد جماهیر شوروی شد. چیچرین توانست روندی را ایجاد کند که به موجب آن، زمینه‌های لازم برای نقش‌آفرینی شوروی در نهادهای بین‌المللی فراهم شود. اگرچه روند بازسازی روابط انگلستان و امریکا با اتحاد شوروی طولانی شد، دیپلمات‌های حرفه‌ای در ساختار وزارت امور خارجه شوروی توانستند نقش بوروکراتیک خود را ایفا کنند.



۲-۵. بوروکراتیزه شدن فرایندهای سیاست خارجی و امنیت ملی ایران

طبعاً روندی که در دوران پس از انقلاب اسلامی ایران شکل گرفته بود، نیازمند دیپلمات‌های حرفه‌ای بوده است که بتواند زمینه‌های لازم برای تأمین منافع و مصالح نظام سیاسی را به وجود آورد. چنین فرایندی نسبتاً طولانی بود. به همین دلیل است که در دهه اول انقلاب جلوه‌هایی از «رادیکالیسم سیاسی» و فرایندهای انقلابی توانست آثار خود را در جامعه ایران به جا گذارد. نیروهای انقلابی را باید بخشی از مجموعه‌هایی دانست که از انگیزه لازم برای ایفای نقش فرادیپلماتیک در محیط بین‌الملل برخوردار بودند.

چنین نیروهایی کوشیدند بین حوزه‌های امنیت راهبردی و کنش دیپلماتیک رابطه‌ای متقابل ایجاد کنند. مذاکرات دیپلماتیک با گروه همراه مک‌فارلین، مشاور سابق امنیت ملی امریکا، نیز توسط این گروه از کارگزاران دیپلماتیک-راهبردی انجام پذیرفت. نیروهای انقلابی تلاش کردند موضوع مربوط به بقای سیاسی جمهوری اسلامی را به موازات صدور انقلاب انجام دهند. طبیعی است که وزارت امور خارجه بخشی از چنین اهدافی را می‌توانست تسهیل کند (Ehteshami, 2002: 65).

دیپلمات‌های نمایشی در سیاست خارجی ایران بخش درخور توجهی از فعالیت حرفه‌ای و سازمانی خود را در دوران دیپلمات‌های انقلابی سپری کردند. از سوی دیگر می‌توان نشانه‌های مختلفی را مورد ملاحظه قرار داد که دیپلمات‌های انقلابی به گونه‌ای تدریجی تحت تأثیر پروتکل سازمانی و نقش اجرایی وزارت امور خارجه قرار گرفتند و با پایان دوران دفاع مقدس و ظهور سازکارهای جدید در سیاست خارجی ایران، از نقش مؤثر جدیدی برخوردار شدند. نخبگان نمایشی را می‌توان در زمره نیروهایی دانست که می‌کوشند روند کنش دیپلماتیک را براساس سازکارهایی از جمله روحیه عمل‌گرایی پیگیری کنند.

از سال ۱۳۶۸ به بعد، زمینه‌های ظهور دیپلمات‌های نمایشی به وجود آمد. نکته درخور توجه آن است که تجربه حرفه‌ای و سازمانی بخش چشمگیری از دیپلمات‌های انقلابی، زمینه شکل‌گیری فرایند جدید را ایجاد کرد. در دوران جدید هیچ نشانه‌ای که بیانگر عدول از اصول باشد مشاهده نمی‌شود. به عبارت دیگر روند دگردیسی اخلاق و کنش دیپلماتیک، در دوران بحران شکل گرفت. ادبیات دیپلمات‌های حرفه‌ای، تحت تأثیر فضای عمومی سیاست خارجی شکل گرفته است. دیپلمات‌های حرفه‌ای تلاش داشتند زمینه‌های لازم برای تأمین منافع ملی از طریق بازتولید عمل‌گرایی راهبردی را فراهم آورند (Burgat, 2002: 68).

تغییر در جهت‌گیری سیاست خارجی ایران و «مصالحه‌گرایی راهبردی»، زمینه‌تحرک دیپلمات‌هایی را به وجود آورد که کوشیدند از «پروتکل نمایشی» مربوط به دیپلمات‌های حرفه‌ای بهره‌گیرند. در این دوران نشانه‌هایی از عمل‌گرایی دیپلماتیک، مصالحه‌گرایی در سیاست خارجی و همزیستی مسالمت‌آمیز، در دستور کار قرار گرفته بود. تحقق چنین اهدافی، نیازمند دیپلمات‌های نمایشی بود که بتوانند اهداف معطوف به مصالحه را در حوزه سیاست خارجی پیگیری کنند. نخبگانی که در منظر دیپلمات‌های حرفه‌ای ایفای نقش می‌کردند، صرفاً بخشی از شاخص‌های دیپلمات حرفه‌ای و نمایشی را دارا بودند. به همین دلیل است که نشانه‌هایی از کنش نمایشی دیپلماتیک ظهور می‌یابد که تأثیر خود را بر شکل‌گیری روند ظهور «دیپلمات‌های نمایشی» به وجود می‌آورد (Clark, 2002: 72).

نتیجه‌گیری

موضوع نفوذ در سیاست خارجی، تابعی از معادله قدرت و درک واقعیت‌های محیطی سیاست بین‌الملل است. هرگونه رفتار سیاست خارجی باید براساس شناخت راهبرد کشورهای رقیب منطقه‌ای و قدرت‌های بزرگ انجام پذیرد. هالستی در مطالعات خود، نقش سیاسی بین‌الملل را برجسته می‌کند و آن را عامل تأثیرگذار بر روندهای سیاست خارجی کشورهای پیرامونی می‌داند. نگرش هالستی، ماهیت ساختاری دارد، درحالی‌که فرایند جدیدی شکل گرفته است که نفوذ بیش از آنکه مبتنی بر قدرت و سیاست اجبار باشد، براساس نشانه‌هایی از اغوا معنا می‌یابد. روندهای سیاست خارجی ایران در دوران‌های مختلف نشان داد که هرگاه ایران رویکرد انعطاف‌پذیر در حوزه سیاست خارجی را در دستور کار قرار دهد، زمینه برای اعمال محدودیت‌های بیشتر برای ایران به وجود می‌آید. در عصر موجود، نفوذ صرفاً براساس معادله قدرت اعمال نمی‌شود. در این فرایند، مهم‌ترین مسئله نفوذ را باید کنترل بازیگرانی دانست که در حوزه بوروکراتیک ایفای نقش می‌کنند. بنابراین بهره‌گیری از نیروهایی که بتوانند زمینه لازم برای اثرگذاری در معادله قدرت را به وجود آورند، بخشی از فرایند نفوذ را شکل خواهد داد. محور اصلی سیاست نفوذ، مربوط به حوزه‌های بوروکراتیک و تکنوکراتیک است. بخش دیگری از سیاست نفوذ، مربوط به کنترل بازیگرانی می‌شود که در نهادهای



سنتی و انقلابی دارای جایگاه و هویت هستند. این افراد از قابلیت کنش ارتباطی با نیروهای اجتماعی برخوردارند و در نتیجه نمادهایی از فرهنگ سیاسی و ساختاری را بازتولید می‌کنند. فعال‌سازی نیروهایی را که دارای جایگاه هویتی در ساختار سیاسی و اجتماعی کشور هستند، می‌توان بخشی از فرایند کنترل ذهن، بازیگر و نهادهایی دانست که در بازتولید فرهنگ اجتماعی کشور نقش‌آفرین خواهند بود.



به‌طور کلی با تلفیق دو شکل ترسیم‌شده در مقاله در این مدل، می‌توان به جمع‌بندی کلی مباحث ارائه‌شده پرداخت.

منابع

- ارگانسکی، کی. (۱۳۵۵). سیاست جهان، ترجمه حسین فرهودی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- فولر، گراهام (۱۳۷۳). قبله عالم: ژئوپلیتیک ایران، ترجمه عباس مخبر، تهران، نشر مرکز.
- کاستلز، مانوئل (۱۳۸۰). عصر اطلاعات: قدرت هویت، ترجمه علی پایا و محمدرضا چاووشیان، تهران، نشر نو.
- کاظمی، سیداصغر (۱۳۷۰). دیپلماسی نوین در عصر دگرگونی روابط بین‌الملل، تهران، نشر فرهنگ اسلامی.
- کاگلی، چارلز و اوجین وتیکف (۱۳۸۲). سیاست خارجی امریکا: الگو و روند، ترجمه اصغر دستمالچی، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
- کالاهان، کریستوفر (۱۳۸۶). چهره متغیر سیاست خارجی، ترجمه محمود یزدان‌فام، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- کالینز، جان (۱۳۸۳). استراتژی بزرگ، اصول و رویه‌ها، ترجمه کوروش بایندر، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
- کدی، نیکی و مارک گازیوروسکی (۱۳۷۹). نه شرقی، نه غربی، ترجمه ابراهیم متقی و الهه کولایی، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- کرین، بنیتون (۱۳۶۳). کالبدشکافی چهار انقلاب، ترجمه محسن ثلاثی، تهران، نشر نو.
- کلاوسون، پاتریک (۱۳۷۸). تحریم‌های امریکا علیه ایران، ترجمه حسین محمدی‌نجم، تهران، دانشکده فرماندهی و ستاد.
- کلر، بریر و پیر بلانشه (۱۳۵۸). ایران: انقلاب به‌نام خدا، ترجمه قاسم صفوی، تهران، سحاب کتاب.
- کوپچان، چارلز (۱۳۸۳). پایان عصر امریکا، ترجمه گروه مترجمان، تهران، بنیاد فرهنگی غرب‌شناسی.
- گادسون، روی (۱۳۸۴). اطلاعات امریکا بر سر دوراهی، ترجمه معاونت پژوهش دانشکده امام باقر ع، تهران، انتشارات دانشکده امام باقر ع.
- گلشن‌پژوه، محمود (۱۳۸۷). جمهوری اسلامی و دیپلماسی عمومی، تهران، معاونت پژوهشی دانشگاه آزاد اسلامی.
- متقی، ابراهیم (۱۳۸۷). رویارویی اسلام و غرب معاصر، تهران، مرکز غرب‌شناسی.
- مجردی، سعید (اسفند ۱۳۸۴). «بررسی پیامدهای گسترش اینترنت بر امنیت اجتماعی»، ماهنامه اطلاعات راهبردی، س ۳، ش ۳۴.



- مرادی، حجت‌الله (۱۳۸۸). قدرت و جنگ نرم از نظریه تا عمل، تهران، نشر ساقی.
- میلسن، ژان و همکاران (۱۳۸۸). دیپلماسی عمومی نوین: قدرت نرم در روابط بین‌الملل، ترجمه رضا کلهر و محسن روحانی، تهران، انتشارات دانشگاه امام صادق ع.
- نائینی، محمد (۱۳۸۹). مفهوم و ابعاد تهدید نرم در مطالعات امنیتی مندرج در قدرت و جنگ نرم، تهران، نشر ساقی.
- نای، جوزف (۱۳۸۷). قدرت نرم، ترجمه محسن روحانی و مهدی ذوالفقاری، تهران، انتشارات دانشگاه امام صادق ع.
- هالستی، کی. جی. (۱۳۷۴). مبانی تحلیل سیاست بین‌الملل، ترجمه مسعود مستقیم و بهرام طارم‌سری، تهران، انتشارات دفتر مطالعات سیاسی-بین‌المللی وزارت امور خارجه.
- یزدان‌فام، محمود (۱۳۸۹). «چارچوبی نظری برای تجزیه و تحلیل سیاست خارجی امریکا در قبال جمهوری اسلامی ایران»، در: غرایق زندی و دیگران، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی.

- Adler, Emmanuel (1997). "Seizing the Middle Ground: Constructivism in World Politics", *European Journal of International Relations*, v.3, No.3.

- Alavi, Nasrin (2005). "We Are Iran: The Persian Blogs", Brooklyn, Soft Skull Press.

- Amirarjomand, Said (2002). "The Reform Movement and the Debate on Modernity and tradition in Contemporary Iran", *International Journal of the Middle East*, 34.

- Ansari, Ali (2006). "Confronting Iran: The Failure of American Foreign Policy and the Next Great Conflict in the Middle East", New York, Basic Books.

- Arquilla, John and David Ronfeldt (1999). "The Emergence of Noopolitik: Towards an American Information Strategy", Santa Monica CA, RAND.

- Baheli, Muhammad Nima (2005). The Iranian Case: Possible Developments on Nuclear Issue, *Journal of Middle Eastern Geopolitics*, v.I. No.1, Jul / Sep.

- Barzegar, Kayhan (summer 2005). "The Middle East and the New Terrorism", *Journal of Science and World Affairs*, v.1.



- Biden, Joseph (2010). "The Path to Nuclear Security: Implementing the President's Prague Agenda", Washington, National Defense University.
- Blum, William (2002). "The Paradox of American Power: Why the World's Superpower Can't Go It Alone", New York, Oxford University Press.
- Brower, Jennifer and Peter Chalk (2003). "The Global Threat of New and Re-emerging Infectious Diseases", Santa Monica CA, RAND.
- Burgat, F. (2002). "Face to Face with Political Islam", London, I. B. Taurus.
- Buzan, Barry (2004). "The Roots of Muslim Age", Atlantic Monthly, v.22, No.1.
- Clark, David (2002). "Diplomacy in a Digital World: Foreign Policy and the Internet", MacGill, Queens University Press.
- Djerejian, Edward (2007). "War and Peace: the Problems and Prospects of American Diplomacy in the East", Los Angeles World Affairs Council, 20 December.
- Ehteshami, Anoushiravan (2002). "The Foreign Policy of Iran", London, Lynne Rienner.
- Gheissari, Ali and Vali Nasr (2006). "Democracy in Iran: history and the Quest for Liberty", Oxford, Oxford University Press.
- Takeyh, Ray (2010). "The Downside of Sanctions on Iran", International Herald Tribune, June 25.
- Wiarda, Howard, (1985). "Ethnocentrism, in Foreign Policy: Can We Understand the Third World?", Washington, American Enterprise institute press.

